این متن هنگـام سـکوت اشو در تـاریخ 26 آگوست 1983 در مجله اشو تایمز انتشار یافته است.

این متن خلاصه مهم مصـاحبه اشو در بـاره فعـالیت او است - اشو در سفر به آمریکا جهت گرفتن اقامت بعد از حدود شش ماه

سـوال: در 11 آپریل 1981 در پونا اعلام شـده از 1 مي 1981 شـما از طریق سکوت صحبت میکنید و این مرحله جدیدي از شروع کار شـما اسـت. آیا این صحیح است؟

اشو: این درست است. یک ماه قبل در پونا، هنگامي که من آنجا بودم. به سادگي نشسته بودم و مردم رو به روي من نـیز نشسـته بودنـد. هفت هـزار سانیاس (سالک) با من در آنجا زندگي میکردنـد. این فقط یک سـاعت در هر روز صـبح بـود. همچـنین در اینجا یک یا دوبـار در روز، ما بـاهم مي نشـینیم. آهسته آهسته او خواهد آمد، همه چیز، همه روز... این دعا در سکوت تا حدي است که به صمیمیت و همدلي تبدیل شود.

سوال: آیا این تصمیم شما بوده که وارد این مرحله سکوت شوید؟

اشو: تصمیم من بوده.

سوال: بسیار خب، چقدر این مرحله طول میکشد؟

اشو: ادامه خواهد داشت.

سوال: تا کي؟

اشـو: تا زمـاني که من دوبـاره احسـاس صـحبت کنم. من خیلي صـحبت کرده ام و احساس میکردم با دیوارها صحبت میکنم و این بیهوده بوده.

سـوال: پس شـما نمیتوانید زمـان ثـابتي را در آینـده به من بدهید که به صحبت کردن ادامه خواهید داد؟

اشو: من نمیتوانم هیچ چیز راجع به فردا بگویم.

سوال: اگر مرحله سکوت از کار شماست، اگر چـنين اسـت، در هر حـال چگونه با دکتر خود ارتباط برقرار ميکنيد؟

اشو: نه، نه بـراي هميشـه، من همين را گفته ام که يک روز بـراي چنـدين سال سکوت ميکنم و از طريق آن ارتباط برقرار ميکنم.

سوال: آخرين سخنراني شما چه زماني بود؟

اشو: همان تاريخي که شما در بالا به آن اشاره کرديد!

سوال: بسيار خب، تمام چيزي که من فهميدم اين است که شما گفته ايد در يک مي صحبت کردنتان را متوقف ميکنيد.

اشو: در آخر بايد اينطور ميشد.

سوال: چه کسي در مرحله سکوت با شما ارتباط دارد، گذشــته از انجمن فعلي؟

اشو: اين قدري مشکل است... کمتر از ذهن و هوش و بيشتر از قلب.

سوال: من علاقه دارم بدانم چه کسي مسئول اين ارتباط است؟

اشو: من هيچ مسئولي در اين کار ندارم، به راحتي و با سـکوت مينشـينم و در حالت مراقبه قرار ميگيرم

سوال: بسيار خب، اما شما با هيچ کس در حالت سکوت صحبت نميکنيد؟

اشو: نه، اما حالت مراقبه من واگير دارد است!

سوال: آيا شما با شيلا حرف نميزنيد؟

جـواب: خـير! من با شـيلا هر روز حـرف مـيزنم. اين موضـوعي متفـاوت است!

سـوال: خب؛ علاقه مند شـدم كه بـدانم كه بمن بگوييد به صـورت واضح كه در هنگام سكوت با چه كسي ارتباط برقرار ميكنيد؟

اشـو: فقط با شـيلا، بـراي اينكه او كارها را بـراي من مي آورد و چـرا او نميتواند خودش براي انجام كارها تصميم بگيرد؟ زيرا او بايد از من بپرسد.

سوال: پس تنها رابط شما او هست؟

اشو: بله

سوال: به طـوري كه من مـيبينم وقـتي كسي وارد مـذهب شـما ميشـود شما او را سانياس مينامید؟

اشو: بله

سوال: براي شروع، آيا اين صحيح است كه فقط شما ميتوانيد اين فرمان سانياس شدن را بدهيد؟

اشو: فقط.

سوال: آيا الان تغيير نيافته؟

اشو: در حال حاضر به مسئوليت خودم است، براي اينكه مـردم بيشـتري رشد كنند در اين حالت هشياري.

سوال: چه زمان شما موافت ميكنيد كه كسي بغير از سانياس ها در جمع شما باشد؟

اشو: در پونا

سوال: چه تعداد از سانياس ها که دور از شـما هسـتند را ميتوانيد بر آنها نظارت کنيد، آيا از آنها آگاهي داريد؟

اشو: در نزديک حدود سي تا

سوال: حدود سي تا؟

اشو: بله

آيا ميتوانيد معني سانياس را برايم شرح دهيد؟

اشو: بله

سوال: منظورم به طور خلاصه است، اگر ميتوانيد بگوييد؟

اشو: بله، سانياس براي من زندگي لحظه به لحظه است، مفيـد، خـالص، صادق، بدون هيچگونه ايده اي. تمام مـذاهب گذشـته مـردم را تحريک ميکنند که بيشتر پاداش کسب کنند! حتي در اين زندگي يا زندگي ديگر يا زندگي بعد از مرگ. براي من اين نشانه اي از بهره برداري از حرص اسـت، طمع کـاري را گسترش ميدهد. اين مذهبي نيست، يک کسب و کار خالص است!

در اينجا به طور بسيار سـاده شـما به هيچ پاداشي نيـاز نداريـد. اگر شـما عاشق کارتان باشيد، سپس بـراي عشق کـار ميکنيـد، عشق دليل شماسـت. براي من کار عبادت است و در اينجا نياز به هيچ راز و نيازي نيسـت، اينجا به هيچ عبـادتي نيـاز نـدارد. در اينجا به هيچ کليسا و معبـدي نيـاز نيسـت، اينجا نيازي به باور کردن خدا هم نيست!

من هيچگونه بـاوري را آمـوزش نميـدهم. من به سـادگي آمـوزش ميـدهم شـما زنـده هسـتند بـراي اينکه زنـدگي پابرجاسـت. شـما نيـاز به هيچ بـاور و اعتقادي نداريـد. و شـما نيـازي به تفکر به هيچ پاداشي هم نداريـد، پـاداش و ثواب يک حقه زيرکانه اسـت، طمع کارانه و سـپس شـما به بيراهه ميرويد تا پاداش کسب کنيد.

ســانیاس جمع تمــام ادیــان اســت- مــذهب در درک آن است نه نگــراني درباره خدا، چه او باشد چه نباشـد، این نیـازي به این نـدارد که شـما راجع به زندگي پس از مرگ نگران باشید.

تمام هستي مایل است شما بدانید که این هشیاري که شما پیشــاپیش آن را دارید و آن را باید به همه چیز ابراز کنید. میل به کسب ثـواب و پـاداش را رها کنید. اگر آنها نباشند مشکلي نیست براي خودتـان کـار کنیـد، این پـاداش شماست

سوال: من بعضي از کتابهاي شما را که خوانــده ام، شــما راجع به روشن بیـني صـحبت کـرده ایـد، علاقه مند هسـتم بـدانم روشن ضـمیري چه معـني میدهد؟

اشو: روشن بیـني یعـني شـروع هوشـیاري و آگـاهي کامل (نـور مطلـق)، معمولا ما هشیاري و آگاهي نداریم، ما کارهـایي میکـنیم بر خلاف طـبیعت و ذات خود...

مانند ذهـنیت فرویـد، ذهن نا هشـیار و طبقه گفته یانگ ناهشـیاري جمعي، من میگـویم نا خـود آگــاه (ذهن نیمه هشـیار) وجـود دارد و هشـیاري جمعي. بـراي رسـیدن به یک هشـیاري جمعي آنها باید به ریشه برگردند تا من آنها را تبدیل به گلها کنم.

اما همه چي از هم گسیسـته اسـت، هیچ چـیز سـرجاي خـودش نیست در شما، باید از شما مراقبت شود

براي مثال، من میتوانم جسمم را تماشا کنم- مطمئنا من بدن نیستم. من میتــوانم دســتانم را مشــاهده کنم: ممکن است آســیب ببیند اما من آســیب نمیـبینم- من یک مشـاهده گر هسـتم. میتـوانم افکـارم را نـیز بـبینم ولي من افکار نیستم. من مشـاهده گر هسـتم و میتـوانم هر چـیزي را مشـاهده کنم. لحظه اي که شــما در آنسـوي مـاورا قـرار بگیرید جـاي دیگـري بـراي رفتن نیست و روشن بیني میاید.

روشن بیني به سادگي یعني شما هشیار و آگاه شوید، پر از نـور آگـاهي و این تمـام زنـدگي شـما را به یک جریـان الهي تبـدیل میکند ،شـما وجـود پیـدا میکنید، میتوانیم بخشي از هر چیز باشید.

سوال: چيزهـاي بسـياري توسط شـما نوشـته شـده و در بـاره شـما. من وقت اين را ندارم كه درباره همه چيز تحقيق كنم و همه چـيز را بخـوانم، من سـراغ بعضي از خوانـده ها مـيروم كه فقط شـما تائيد ميكنيد در هر صـورت آنها را شــما گفته ايد يا خـير، آيا اينكـار را بـرايم انجـام ميدهيـد؟ آيا متوجه منظورم ميشويد؟

اشو: بله

سـوال: خب، حـالا من فكر ميكنم اين سـخن شــما در جــولاي 1979 از طرف شما در كتاب" كتاب كتابها" بوده: اين اشرام فقط يک سـكوي پرتـاب كوچک است. من آزمايش ميكنم. اشرام جديد يک بخش بزرگـتر خواهد بـود. 10000 سانياسين باهم ديگر زندگي ميكنند در يک بدن، يک وجـود. هيچ كس چيزي در تصرفش نيسـت. هر كسي ميتواند با هركسي لـذت بـبرد. هركسي ميتواند با آسـودگي زنـدگي كنـد، بسـيار باشـكوه. چناچنچه ما بتـوانيم آن را اداره كنيم، اما هيچ كس چيزي در تصرفش نيست. آيا شما اين را گفتيد؟

اشو: بله من گفتم

سوال: آيا آن را به خاطر مياوريد؟

اشــو: ما هم اينک اين جمع را به كل دنيا گســترش ميــدهيم، ما يک جمع صميمانه هستيم، دو اشرام در ايتاليا و يكي در سيسيل، در انگليس، دو تا در هلنـد، دو بخش در آلمـان، فرانسـه، ژاپن، هندوسـتان، نپـال، تركيـه، و ... در اكثر كشورهاي دنيا

سوال: آيا شما به يک يک آنها رسيدگي ميكنيد؟

اشو: آنها بخش هاي جدايي هستند

سوال: آيا راجـنيش پـورام يک اشـرام هست كه شـما آن را در اين زمـان درست كرديد؟

اشو: اين اشرام براي آمريكا هست.

سوال: بسيار خب، آيا شما خود را يک معلم مذهبي مينامید؟

اشو: ميخواهم آن را برايتان شرح دهم.

سوال: شما ميتوانيم به راحتي آن را برايم توضيح دهيد.

اشو: در هندوستان ما پنج گونه معلم داريم. اولي دسته آريهانتا است، او يک معلم و استاد است، استاد يعني هرچه را که او ميگويد آن را ديده و به آن ادراک رسيده است. براي مثال عيسي يک آريهانتا بود، براي اينکه هرچه را که ميگفت تجربه خودش بوده است.

دومين دسته را سيدها مينامند، سيدها فقط استاد هستند، آنها نيز به آن ادراک و تجربه غايي رسيده اند، اما قادر به ارتباط با بقيه نيستند. آنها نميتوانند آنچه برايشان رخ داده را بگويند، راه آنها سکوت است و در دنيا مقدسين بسياري وجود دارند که به اين ادارک رسيده اند ولي قادر به صحبت در باره آن نيستند و نميتوانند مطلب را برسانند. همچنين آنها را بودا نيز مينامند، يک معلم.

سومين دسته را آچاريا مينامند. کسي که فقط معلم است و نه استاد، او ميتواند بسيار خوب آموزش دهد ولي اين تجربه خودش نيست، پاپ يک آچاريا است. اگر مسيح آريهانتا است، پس پاپ يک آچاريا هست. او صحبت ميکند از تجربه ديگران و از کتاب مقدس ميگويد نه از ادراک خودش.

چهارمين دسته را اوبادهياي مينامند، يک شخصي که به آنچه ميگويد اعتقاد ندارد، ممکن است آنچه او ميگويد درست يا غلط باشد. پرفسور اسپنسکي کتابي در جستجوي معجزه آسا راجع به گرجيف نوشته است. در تيتر آن اين را نوشته است: تکه هايي از آموزش هاي نامعلوم، و او خيلي بر اين نوشته اعتقاد داشت. فقط تکه هايي، براي اينکه او فقط ميتواند تکه اي از آن را بفهمد؛ بقيه در فراسوي درک او است. همچنين دسته چهارم را معلم مينامند.

و سادهو دسته پنجم هست، يک سادهو کسي هست که هيچ تجربه و ادراک شخصي ندارد ولي سعي ميکند به آن دست يابد. او ممکن است يک قدم از تو بالا تر باشد، ولي ميتواند آن را بخوبي تدرسي کند. او نميتواند ادعاي آن تجربه را بکند، او نميتواند با اطمينان بگويد اين چنين ميشود.

زبان انگليسي براي توضيح اين مطالب بسيار فقير و ضعيف است. اين فقط در دو جمله ميگنجد. انگليسي از بسياري جهات ضعيف است، مخصوصا تا انجا که به مذهب مربوط است. محدود است. زبان شرقي در بخشي علمي ضعيف است، شما فقط يک کلمه را داريد "معلم" براي هرچيزي! شما ميتوانيد مرا يک معلم بناميد اما براي ما اين معني بسيار پايين و بي ارزش است.

سوال: شما در کدام يک از اين پنج دسته جاي داريد؟

اشو: من يک آريهانتا هستم، ميتوانيد مرا يک فرا معلم بناميد، زيرا من از درک و تجربه خودم صحبت ميکنم. من به هيچکس تکيه نميکنه، نه بودا، نه مسيح، يا کريشنا يا ...، هرچه را که ميدانم ميگويم و اگر چيزي ندانم چيزي نميگويم.

سوال: آيا شيلا نيز يک روشن بين است؟

اشو: نه، هنوز نه

سوال: اگر او قدرتي ندارد چگونه سانياس ها را اداره ميکند؟

اشو: او قدرت اداره کردن آنها را دارد، او در دسته آچاريا جاي دارد، در اين پنج دسته، همه آنها ميتوانند سانياسين را اداره کند. اما او سانياسين را با رضايت من اداره ميکند، او نميتواند به دلخواه خودش آنها را اداره کند

سوال: پس شيلا هنوز به مرحله روشن بيني نرسيده؟

اشو: او هر لحظه ممکن است برسد، ولي هنوز نرسيده است!

سوال: بحث هاي زيادي از اشرام شما در پونا بوده، تفاوت بين هر روز در اشرام و فعاليت هاي روحاني آنجا را توضيح دهيد؟

اشــو: راجع به یک چــیز میتــوانم بگــویم که من به آنها آزادي مطلق داده بودم. تا آنجا که این به دروني ترین هسته آن ها جهت تغییر شـکل نیـاز بـود. سانیاس یک رها کننده کامل است. یا شما سانیاسین هستید یا نیسـتید. شـما نمیتوانید به این وضعیت مشکوک باشید و یا تردید کنید.

و این یک دموکراتیک نیســت، یــادت باشــد، هیچ فرایند تبــدیلي نمیتواند دموکراسي باشد براي اینکه مثل این است که از مردم خواب سـوال کنید آیا دوست دارید بیدار باشید!؟ چه اتفاقي مي افتد؟ او خواب اســت، نمیتواند به سوال شما پاسخ دهـد. اگر به زور بیـدارش کـني، ممکن است مقـاوت کنـد، ممکن است دعوا کند! شما مزاحم روياي زیباي او شدید!

من راجع به جامعه صــحبت نمیکنم. بــراي یک جامعه سیاسي دموکراسي راه بسیار خوبي است، اما این راه براي رسیدن به خدا (وجود خــود) کـاربرد ندارد، هیچ کاربردي نمیتواند داشته باشد

سوال: آیا شما نسبت به موسسه خیریه اقدامي کرده اید؟

اشو: خیر

سوال: آیا چیزي خریده اید که جزو اموال شما باشد؟

اشو: نه، من میدانم هیچ چیز ندارم

سوال: شما هیچ چیزي جهت گسترش راجنیش پورام ندارید؟

اشو: خیر

سوال: آیا شما خبر دارید که تعدادي از سانیاس هـاي شـما در اورگـان به تازگي ازدواج کرده اند؟

اشو: بله شنیدم

سوال: آیا شما با این ازدواج ها موافق هستید؟

اشـو: هیچي- من كـاره اي نیسـتم كه بخـواهم مـوافقت كنم یا نكنم! این مربــوط به خودشــان اســت، اگر آنها بخواهند ازدواج كنند در اینجــا؛ این چه عیبي دارد!

سوال: طبق ایده شما، آیا آنها با این ایده ازدواج كـرده اند كه یک ارتبـاط مادام العمر داشته باشند؟

اشــو: خــیر، هیچ چــیز نمیتواند مــادام العمر باشد در این زنــدگي. فقط متظاهرین و ریا كاران میتوانند مادام العمر باهم زندگي كنند!

سوال: بسیار خب، دارم متوجه میشوم كه چیزهایي زنــدگي هر فــردي را عوض میكند؟

اشـو: هر كسي عـوض میشـود، هرچـیزي عـوض میشـود. امـروز ممكن اسـت... ممكن است ما امـروز بخـواهیم تا آخر عمر بـاهم بمـانیم، اما فـردا ممكن است اینطور نباشد!

سوال: اما باید یک تعهدي جهت ازدواج وجود داشته باشد؟

اشـو: خـیر، هر تعهـدي بـراي آینـده یک اسـارت اسـت، و این مخـرب و دروغین است. شما میتوانید تمام نیرویتان را در این لحظه بكـار بگیریـد، من راجع به این لحظه میتوانم صحبت كنم، راجع به فـردا نمیتـوانم هیچ تضـمیني بدهم. چه كسي میداند تا فردا زنده است؟

براي من ازدواج فقط یک شراكت است. اگر بـاهم خـوب باشـید، اگر كل عمر خوب باشید، این خوب است. اگر نتوانید بـاهم كنـار بیایید و همـدیگر را تحمل كنید بهتر است بگویید خداحافظ. فكر نمیكنم هیچ كس بترسد. این یک شراكت است، مانند همه شریک هاي دنیا. نیاز به تحمل رنج بیشتري نیست.

و با هر ازدواجي، طلاق هم در پشت آن اسـت. اگر یک روز خسـته شـدي از زندگي مشترک، میتواني بخندي و بگویي عزیز و محبـوب من! دیگر بـرایم معنا نـــداري! البته جامعه این را محكـــوم میكنـــد! هر ازدواجي طلاق را به همراه دارد، اگر شما طلاق را بد بدانید و نخواهید، پس ازدواج هم باید بـرود

پي كـارش! سـپس ميتوانيد فقط بـاهم شـريكي زنـدگي كنيـد، دو فـرد كه ميخواهند باهم باشند، اين بسيار خوب است.

سوال: مقاله هايي در مجلات نوشـته شـده كه بعد از مـرگ شـما اشـرام پونا بي مصـرف (نـابود) خواهد شـد. اين از بعضي از مجلات به دست من رسيده...؟

اشو: اشرام وجود خواهد داشت.

سوال: بسيار خب، به هر حال شما در آنجا نيستيد؟

اشو: آنجا بايد باشد چه من باشم يا نباشـم، الان بيش از شش مـاه است كه آنجا نيستم

سوال: آيا ميدانيد چه تعداد گورو (استاد) در هندوستان وجـود دارد؟ فقط حدودش را بگوييد كافيست؟

اشو: اين بسيار سخت است. در هندوستان هزاران نفر وجود دارد.

سوال: نظر شما راجع به ثروت چيست؟

اشو: تمام مذاهب محكـوم هسـتند بـراي سـتايش فقـر، و همچـنين تمـام اديان را محكوم ميكنم براي اينكه آنها ستايشگر بدبختي و تهيدسـتي هسـتند، آنها بر تنگ دستي سماجت ميكنند، آنـرا الهي ميداننـد! من ثـروت را محكـوم نميكنم، ثــروت به مــردم كمک ميكند كه به هر راهي كه ميخواهند برونــد، ميتواند زنـدگي تجمل گرايانه اي داشـته باشـند، همچـنين من به روحـانيت اهميت ميدهم. من فقط يک طرفدار روحـانيت و الهيـات نيسـتم، و همچـنين فقط طرفدار لذت هاي دنيوي نيز نيستم!

سوال: با توجه به مقـالاتي كه خوانـده ام، داسـتاني بـود كه يک مرشد در 700 سـال پيش در طي يک روزه بيست و يک روزه، در روز هجـدهم به قتل

رسيد و روزه آن در 700 سال بعد ادامه يافت، سه روزه اول زندگي هنگـام تولد و در زنـدگي جديد هيچ چـيز نخـورد تا آن بيست و يک روز تکميل شـود، اين داستان راجع به شماست؟

اشو: بله، درسته.

سوال: آيا ميدانيد اين چطور شروع شد؟

اشو: قبلا گفته ام

سوال: آيا تا بحال رفتار و اختلال رواني داشته ايد؟

اشو: خير، من در بين مردم رواني بوده ام و براي درمان آنها

سوال: آيا دارو و چيز خاصي مصرف ميکنيد؟

اشو: من حتي چاي يا قهوه نيز نميخورم...!

سوالات از مکس برچر، در سفر به آمريکا صفحه 177

اين مصاحبه در مجله راجنيش تايمز (اشو تايمز) به چـاپ رسـيده است و بعد از آن شيلا به موضوع مهمتري اشاره ميکند: از طرف اورگانيان (شـهري که اشو در آن ساکن بود) " براي عشق و پول" جولاي 1985

من هيچ مذهب و هيچ پـيروي از خـودم نميسـازم بـراي اين که نميخـواهم پيرو کتابهايم شوند، نميخـواهم مـردم مـرا آنطـور که ميخواهند اسـتثمار کنند (انطور که سر ديگر مذاهب آمده) من قصد ندارم کسي مرا بستايد، يک روز من ميميرم، و شکي نيست از اين که جانشينم هم بيايد!

ترجمه توسط :Dream Star

/http://ods.blogfa.com